

کارخانه مهمات سازی باریکادی که نقش زیادی در سرپا نگه داشتن مدافعان شهر داشت از اولین اهداف بمباران آلمانی ها بود



حمله ارتش آلمان نازی به استالینگراد برای قطع ولگا

# عملیات آبی

تابستان سال ۱۹۴۲ آلمان نازی به رهبری هیتلر عوام فریب در اوج قدرت بود. او و متحدانش تقریباً همه اروپا را فتح کرده و پا به آفریقا گذاشته بودند. هیتلر در بزرگ‌ترین و شاید غلط‌ترین تصمیم زندگی‌اش، تصمیم به حمله به شوروی گرفت. بزرگ‌ترین حمله تاریخ به نام «بارباروسا» با سه میلیون سرباز شروع شد. این حمله جنگی عقیدتی علیه کمونیسم و جنگی نژادی علیه یهود و اسلاوها بود. ایده هیتلر این بود که کافی است بر آستانه در شوروی ضربه بزند تا بعد کل نظام فاسد استالین خود فرو بپاشد. وقتی هیتلر با سخنرانی‌های نمایشی، ژنرال‌هایش را تقریباً وادار به پذیرش این حمله بلندپروازانه کرد، کسی از فرماندهان جرأت نکرد مشکلات حمله‌ای این چنین گسترده و تدارک آن و همین‌طور سرنوشت ناپلئون که همین جسارت را به خرج داده بود به پیشوای خیالاتی یادآوری کند.

هیتلر پس از یک سلسله ناکامی هدف جدیدی برای نیروهای مهاجم به روسیه تعیین کرد. در جنوب روسیه، در منطقه قفقاز میادین نفتی گسترده‌ای در حاشیه دریای خزر قرار داشتند که ماشین جنگی روسیه را روشن نگه می‌داشتند. هیتلر تصمیم داشت از دو راه رسیدن نفت را غیرممکن کند؛ ابتدا با تسخیر شهری مانند استالینگراد در ساحل ولگا شریان حیاتی ولگا را ببندد و بعد خود چاه‌های نفت را بگیرد. نفت کلید جنگ بود و قفقاز و میادین نفتی آن می‌توانست ماشین جنگی آلمان را برای بقیه جنگ روشن نگه دارد. او تقریباً دو سوم نیروهای موجودش را در روسیه در استپ‌های وسیع به سمت میادین نفتی در جنوب روانه کرد. حفرة‌های مقاومت بر سر راه سپاهیان خلیلی زود از میان برداشته شد. سربازان آلمانی در پهنه وسیع دشت‌های آفتابی و داغ قفقاز احساس می‌کردند پیش‌آهنگان و قهرمانان امپراتوری آلمان در شرق هستند. آلمان تا عمق خاک روسیه نفوذ کرده بود و تقریباً نیمی از مردم و خاکش را در اختیار داشت.

سربازان نازی هیتلر به هر روستایی که سر راهشان می‌رسیدند، بی‌تردید از غارت آنجا و تجاوز به زنان و دخترانش نمی‌گذشتند. بر خلاف قوانین جنگ، زن‌ها، بچه‌ها و اسرا را می‌کشتند. اما در واقع آلمان به هدف اصلی‌اش که نابودی ارتش سرخ بود نرسید. ارتش سرخ در عقب‌نشینی گسترده‌ای ترجیح داد از رویارویی مستقیم بگریزد، چیزی که هیتلر به حساب بی‌برنامگی آنها می‌گذاشت. او تصمیم گرفت به جای اینکه اول ولگا را بگیرد و بعد به سمت میادین نفتی رود، همزمان به هر دو هدف حمله کند، بخشی از نیروهایش را به قفقاز بفرستد و لشکر ششم را تنهاروانه شهری در قلب روسیه کند که ولگا را در اختیار داشته باشد؛ به استالینگراد.

استالینگراد با نیم میلیون نفر جمعیت، یکی از بزرگ‌ترین شهرهای جنوب روسیه و دروازه شرق به غرب این کشور پهنساور بود. این شهر که به نام استالین که سال‌ها پیش ارتش تزاری را در همین جا شکست داد نامگذاری شده بود، نمابشگاه قدرت و بهشت کارگری روسیه کمونیست بود. کارخانه‌های ذوب آهن، تراکتورسازی و مهمات‌سازی و... با تجهیزات پیشرفته مدام در حال تولید بودند. کارگران بعد از کار می‌توانستند از امکانات رفاهی بسیاری که در شهر برایشان فراهم شده بود استفاده کنند. در بلوارها و پارک‌های

# ۱۹۴۱

## ناکامی‌های هیتلر

واقعه نگراری رویارویی ارتش سرخ با ارتش آلمان نازی

۱۹۴۱

«عملیات بارباروسا» با تهاجم آلمان به شوروی شروع شد، اما روس‌ها توانستند با پاتکی برق آسا دشمن را از حومه مسکو بیرون کنند. این عملیات که یک‌سال پیش از نبرد استالینگراد انجام شد برای روس‌ها زنگ خطری جدی بود، اما آنها فکر نمی‌کردند دشمن سال بعد به حمله‌ای گسترده دست بزند.

۱۹۴۱

هیتلر با صدور فرمان شماره ۳۵ خود «جبهه مرکزی» ارتش آلمان را مأمور حمله به مسکو کرد.

۱۹۴۱

پاتک سنگین شوروی جلوی پیشروی نیروهای آلمان را گرفت.

۱۹۴۱

فرمان شماره ۴۱ هیتلر که شرح خلاصه‌ای از حمله تابستانی آلمان به روسیه در آن وجود داشت صادر شد.

۱۹۴۱

نیروهای جبهه جنوبی آلمان به منطقه خار کوف پاتک زدند و سه سپاه روس‌ها را از بین بردند.

۱۹۴۱

نیروهای «جبهه جنوبی» ارتش آلمان با فرماندهی ویلهلم لیست و فردریش پاتولوس، در «عملیات بلو (آبی)» به مواضع روس‌ها در منطقه کرسک حمله کردند تا فاصله نبرد استالینگراد را روشن کرده باشند.

۱۹۴۱

جبهه جنوبی ارتش آلمان پس از تقسیم شدن به دو گروه A و B، به سمت استالینگراد پیشروی کرد.

۱۹۴۱

جوزف استالین به «کمیته دفاع از استالینگراد» دستور داد برای جنگ آماده شود.

۱۹۴۱





هواپیماهای استوکاچنکز آلمان در تسریع پیشروی اولیه نازی‌ها تأثیر زیادی داشتند



شهر در آتش می‌سوخست و ستونی از دود سیاه تا ارتفاع سه چهار کیلومتر روی شهر را پوشانده بود



آتش توپخانه آلمانی‌ها در عملیات بارباروسا قفقاز را دودستی تقدیم آنها کرد



تلاش آلمانی‌ها برای گرفتن کارخانه اکتبر سرخ، تنها با تلفات زیادشان همراه بود



بزرگ شهر که به ساحل ولگا می‌رسید قدم بزندان یا به تئاتر بزرگ شهر بروند. استالینگراد در طول تاریخش از مغولان تا قزاق‌ها مورد تاخت و تاز مهاجمان بود و حالا سایه تهدید شوم جدیدی بالای سر شهر بود.

در همان حال که هیتلر فتح شهر روسستف را جشن می‌گرفت استالین تازه خطر را درک کرد. نیروهای آلمانی از رود «دن» رد شده بودند و روی استپ‌های خشک بین دن و ولگا به سمت استالینگراد می‌تاختند. فرمان «حتی یک قدم عقب‌نشینی مجاز نیست» صادر شد. سربازانی که از روبرویی با آلمانی‌ها می‌گریختند سرنوشت بدتری در انتظارشان بود؛ به عنوان فراری تیرباران می‌شدند.

استالینگراد تا جنگی تمام عیار چند روز بیشتر فاصله نداشت. کمیته‌های حزب کمونیست همه مردان و زنان ۱۶ تا ۵۵ ساله را بسیج کردند تا خندق‌ها و موانع ضد تانک بکنند و در شهر پناهگاه درست کنند. بر بلندی‌های شهر ضد هوایی گذاشتند. تبلیغات ضد آلمانی‌ها شهر را پر کرده بود. از بلندگوی میدان اصلی شهر ترانه جدیدی که آن روزها در مورد آلمانی‌ها مد شده بود پخش می‌شد: «او را بکش که اگر اشکی هم روانه می‌شود در خانه او باشد. بکشش، بکشش هر بار که او را دیدی.» انگار استالینگراد همگام با این موسیقی داشت برای یکی از خونین‌ترین جنگ‌های تاریخ آماده می‌شد.

۲۳ آگوست ۱۹۴۲، در یکی از گرم‌ترین و شرجه‌ترین روزهای استالینگراد، مردم شهر دنبال زندگی روزمره‌شان بودند که بلندگوهای شهر آژیر حمله هوایی زدند. بعضی فکر کردند این

هم یک تمرین دیگر برای دفاع است. اما این بار ماجرا واقعی بود. هواپیماهای نیروی هوایی آلمان، لوفت‌وافه، شروع به بمباران شهر کردند. در طول دو روز و طی دوهزار سورتی پرواز، خلبان‌های آلمانی بیش از هزار تن بمب روی استالینگراد ریختند. کلبه‌های چوبی کارگران شهر آتش گرفت و از بین رفت. ساختمان‌های مدرن طعمه حریق شدند. تا چند شب انگار همه شهر در آتشی بزرگ می‌سوخست. ستونی از دود سیاه تا ارتفاع سه چهار کیلومتر روی شهر را پوشانده بود. بمباران‌ها وحشت را در همه شهر گسترده. سی هزار نفر کشته و بسیاری مجروح و بی‌خانمان شدند. شهر باید تخلیه می‌شد. مردم زیادی در اسکله ساحل ولگا منتظر خروج از شهر بودند. بسیاری از آنان دلشان پیش عزیزانشان بود که یا پرسنل حساس کارخانه‌ها بودند یا به عنوان سرباز و پار تیزان از شهر دفاع می‌کردند. کسانی که فرصت نکرده بودند نزدیکانشان را ببینند روی اسکله و تخته‌سنگ‌های کنار رودخانه برایشان پیغام می‌جسباندند. «اونیا نگران نباش. ما به اشترخان رفتیم. آنجا پیش ما بیا! یوری». می‌دانستند که اگر برگشتی در کار باشد، مطمئناً دیگر شهرشان به آن شکلی که می‌شناختند در انتظارشان نخواهد بود. سرنوشت برخی کسانی که شهر را ترک کردند، از بازماندگان بهتر نبود. گروهی کشتی‌شان غرق شد، هزاران نفر به اسارت رفتند و وادار به کار در اردوگاه‌های کار اجباری نازی‌ها شدند. آسیه دووانووا در نامه‌ای به همسر سربازش می‌نویسد: «هواپیماها شب و روز پرواز می‌کنند. نمی‌دانم چه باید بکنم و چه بلایی سرمان می‌آید. راهی برای رفتن نیست و نمی‌خواهم اینجا بمیرم. تو در همه نامه‌ها می‌نویسی که

به زودی همدیگر را خواهیم دید. کلمات مرا خوشحال می‌کنند، اما به نظر می‌رسد برای همیشه از هم جدا شده‌ایم و هیچ وقت همدیگر را نخواهیم دید.» با این بمباران، استالینگراد زیبا کلاً نابود شد و نبض زندگی در آن مرد. بمباران چند روزه، ساختمان‌های زیبا و خیابان‌های پر درخت را به خرابه‌هایی ترسناک تبدیل کرده بود. استالینگراد ویران شده بود، اما جنگ برای تسخیر شهر تازه شروع شده بود.

هیتلر دستور محاصره شهر و فتح سریع آن را داد. این وظیفه به عهده قوی‌ترین ارتش و رماخت (نیروی زمینی آلمان) یعنی ارتش ششم گذاشته شد. ارتش ششم نخبه‌ترین ارتش هیتلر بود که با روش منحصر به فرد نبردش یعنی جنگ برق آسا (بلیتزر کریگ) فاتح لهستان، فرانسه و اوکراین بود. فرمانده لشکر ششم، ژنرال فردریش پائولوس ۵۲ ساله، قد بلند، خوش تیپ و نمونه کامل یک افسر آلمانی وفادار به هیتلر بود. آنقدر منظم و ترو تمیز بود که در صحرا هم دستکش دست می‌کرد و روزی دو بار حمام می‌رفت. با اینکه استراتژیست خوبی بود، اما اولین بار بود که فرماندهی ارتش یک لشکر به او واگذار می‌شد و همین انتخاب او به فرماندهی پر قدرت‌ترین لشکر و رماخت، حسادت دیگر امرای ارتش آلمان را نسبت به او برانگیخته بود. او مرکز فرماندهی‌اش را در پنجاه کیلومتری غرب شهر بر پا کرد. پائولوس منظور هیتلر را از محاصره شهر خوب فهمیده بود. فرمان پیشوا تازه به او مخابره شده بود: اینکه به محض اشغال شهر همه مردان را بکشند و زنان را تبعید کنند. هیتلر می‌خواست دیگر شهری به این



هیتلر در فرمان شماره ۴۵ خود اعلام کرد استالینگراد و قفقاز ارزش یکسانی برایش دارند و نیروهای آلمان باید همزمان به هر دو جا حمله کنند.

1942

گروه A جبهه جنوبی آلمان به سمت قفقاز حرکت کرد.

1942

استالین به فرماندهان ارتشش پیام داد که «به هیچ قیمتی نباید شهر را بی دفاع رها کنید».

1942

میدان نفتی «مایکوپ» به چنگ آلمان افتاد.

1942

ژنرال پائولوس، فرمانده سپاه ششم آلمان، با نیروهایش به سمت استالینگراد پیشروی کرد.

1942

حرکت سریع آلمانی‌ها به سمت قفقاز با مقاومت نیروهای روسی کند شد.

1942

استالینگراد با هزار تن بمب آتش‌زای آلمان به جهنمی از آتش تبدیل شد. ادامه این حملات در هفته اول جنگ ۴۰۰۰ مجروح بر جای گذاشت.

1942

«ژوکوف» به سمت «معاون فرماندهی کل ارتش روسیه» ارتقا یافت.

1942

به دلیل سنگینی آتش آلمان، زنان و بچه‌های روسی مجبور شدند از رودخانه ولگا بگذرند و به ناچار استالینگراد را ترک کنند.

1942

سربازان آلمانی و رومانیایی از «تنگه کرش» گذشتند و وارد «شبه جزیره تانان» شدند.

1942

سپاه ششم آلمان به حومه شهر استالینگراد رسید.

1942





تانک‌های جلودار لشکر ششم آلمان، مقاومت کمی سر راه پیشروی‌شان به داخل شهر دیدند



سربازان آلمانی به کل بخش جنوبی شهر حمله کرده بودند، ایستگاه قطار مرکزی در کنترلشان بود و اسکله ساحل ولگارا زیر آتش شدید گرفته بودند



لوفت‌وافه، نیروی هوایی آلمان، در عرض دو روز هزار تن بمب روی شهر استالینگراد ریختند



نام روی پهنه زمین وجود نداشته باشد. فرمانده جدید نقشه روی میزش را چند بار برانداز کرد. رو به رویش استالینگراد، شهری دراز به طول ۴۰ کیلومتر در کرانه غربی ولگا گسترده شده بود. استالینگراد سه منطقه عمده داشت: منطقه قدیمی و مسکونی شهر که از شمال به ایستگاه راه آهن و اسکله ساحل ولگامی رسید، بخش مرکزی و مدرن شهر که مغازه‌های بزرگ و بلوارهای عریض داشت و شمال شهر که بخش صنعتی شهر بود و محل سه کارخانه تراکتورسازی (که بعد از جنگ فقط تانک می‌ساخت)، کارخانه مهمات‌سازی «باریکادی» و کارخانه فولادسازی «اکتبر سرخ» بود و نقش زیادی در سرپاینگه داشتن مدافعان شهر داشتند. مشکلی که بر سر محاصره شهر برای او وجود داشت این بود که استالینگراد شهر کم‌عرض و درازی بود که محاصره‌اش سخت بود. اگر از سه طرف هم محاصره می‌شد، باز از ساحل ولگاتدار کات و تجهیزات به نیروهای مدافع شهر می‌رسید. دستور هیتلر اشغال سریع شهر بود و نیروهای زرهی ارتش چهارم پنزر را برای کمک به ارتش ششم فرستاده بود؛ بدین ترتیب ۲۱ لشکر پیاده و زرهی بر دروازه‌های استالینگراد منتظر بودند. در برابر صد هزار سرباز، ۵۰۰ تانک، ۲۰۰ توپ و حمایت هوایی هزار هواپیمای آلمانی، روس‌ها فقط پنجاه و چهار هزار سرباز، ۱۲۰ تانک ۹۰۰ توپ و ۴۰۰ هواپیما داشتند. به نظر پائولوس استالینگراد لقمه بی‌دردسری بود که می‌بایست با اشغال سریع لیاقت خود را به هیتلر ثابت می‌کرد. پائولوس دو نقطه حمله اصلی در شهر مشخص کرده؛ یکی اسکله ساحل ولگا که مدام مدافعان تازه نفس را به شهر تزریق می‌کرد و دیگری تپه مامایف؛ اگر پائولوس می‌توانست این تپه را تصرف کند، بر رفت و آمد رودخانه ولگا و بخش عمده شهر دید و آتش کامل داشت. ژوکوف، معاون فرمانده کل ارتش شوروی در باز دیدی که آخر اگوست از استالینگراد داشت اینگونه نوشت: «وضعیت دار بدتر می‌شود. دشمن دو مایل با استالینگراد فاصله دارد. امروز یا فردا می‌توانند استالینگراد را اشغال کنند. فرماندهان

دستور هیتلر اشغال سریع شهر بود و نیروهای زرهی ارتش چهارم پنزر را برای کمک به ارتش ششم فرستاده بود؛ بدین ترتیب ۲۱ لشکر پیاده و زرهی بر دروازه‌های استالینگراد منتظر بودند

نیروهایشان را بدون تأخیر برای مبارزه با دشمن به شمال و شمال غرب استالینگراد بفرستند. هیچ تأخیری جایز نیست. تأخیر در این مرحله برابر جنایت است.» پایان اگوست شهر استالینگراد تحت محاصره و مشمول قوانین جنگ اعلام شد. حزب کمونیست شهر در بیانیه‌ای اعلام کرد: «ما شهر مادری مان، خانه و کاشانه‌مان را تسلیم نخواهیم کرد. ما همه خیابان‌های شهر را سنگر بندی و مانع گذاری می‌کنیم. همه خانه‌ها، محله‌ها و خیابان‌ها را ادژی غیر قابل نفوذ می‌کنیم. همه در خیابان‌ها مانع بگذارید! هر کس می‌تواند اسلحه بردارد و به دفاع از شهر و خانه‌اش بپردازد.»

دو هفته بعد از بمباران لوفت‌وافه، پائولوس در ۶ سپتامبر ۱۹۴۲ نقشه‌اش را به مرحله اجرا در آورد. تانک‌های جلودار لشکر ششم آلمان مقاومت کمی بر سر راه پیشروی‌شان به داخل شهر دیدند. خدمه تانک‌های آلمانی با دیدن برج‌های کلیسا و خانه‌های سفید فهمیدند استالینگراد را دور زده‌اند. دم غروب بود که آلمانی‌ها موفق شدند در شمال و جنوب شهر، باریکه کوچکی را در کرانه ولگا تصرف کنند و با خوشحالی خستگی و گرمای یک روز جنگ را با شنای آب ولگارا فک کنند. صدها تانک و خودرو برای پشتیبانی از این نیروها به آنها پیوستند. رسیدن آلمانی‌ها به ساحل ولگا به معنی این بود که ارتش ۶۲ روسیه در شمال شهر و ارتش ۶۴ در مناطق جنوبی از هم جدا شده‌اند و شهر محاصره شده. مسافران تراموای برقی شمال استالینگراد با دیدن یونیفرم ناآشنای سربازان از پشت شیشه قطار حیرت زده از صندلی‌هایشان بلند شدند. با گذشت هر ساعت روس‌ها کنترل شهر را بیشتر از قبل از دست می‌دادند. در کمتر از ۲۴ ساعت، سربازان آلمانی به کل بخش جنوبی شهر حمله کرده بودند، ایستگاه قطار مرکزی در کنترلشان بود و اسکله ساحل ولگارا زیر آتش شدید گرفته بودند. تپه مامایف - بلندترین نقطه شهر که زمانی گردشگاه مردم بود - هم زیر آتش شدید آلمانی‌ها بود.

نیروی مدافع شهر، ارتش ۶۲ شوروی بود. حملات هوایی شیرازه این ارتش را گسسته و سربازانش بی‌روحیه بودند. فرمانده نظامی شهر تقریباً فرار کرده بود. ژنرال واسیلی چوویکوف به این دلیل احضار و برای دفاع از شهر انتخاب شد که جنگجویی کهنه‌کار با اعصابی پولادین بود. شخصیت قوی و قاطع و صراحتش با چهره خشن و جنگجویی تناسب داشت. ژنرال چوویکوف چاق و قد کوتاه نمونه کامل کمونیستی بود که از کارگری شروع کرده بود و نزدیکان موفقیت را در ارتش و حزب طی کرده بود. پا به شهر که گذاشت با ویرانه‌های رو به رو شد. جمعیت مردمی که گرسنگی و ترس از چهره‌شان می‌بارید به استقبالش آمده بودند. می‌دانست که نیروهایش در شهر در آستانه شکست هستند. باید هر چه زودتر دفاعی گسترده سازمان‌دهی می‌کرد. مقر فرماندهی‌اش را در خط مقدم، زیر دماغ آلمانی‌ها انتخاب کرد. برعکس پائولوس که رفتار اشرافی‌اش با نوع جنگ شهری سازگار نبود، چوویکوف مرد عمل و ترندهای کوچک بود. شعارش این بود که «سرزمینی آن طرف ولگا منتظر او نیست.»

۱۴ سپتامبر در ساحل شرقی ولگا، ده‌ها هزار کماندوی شوروی منتظر پیوستن به مدافعان شهر بودند تا زیر آتش شدید توپخانه آلمان از ولگارا دشونند. ژنرال جوان فرمانده نیروهای کمکی می‌دید که قایق‌های نیروهایش چگونه با گلوله توپ آلمانی‌ها به هوا پرت می‌شوند. جسدهای سربازان روی رودخانه پهناور، شناور شده بود. سربازان که به شهر نزدیک می‌شدند منظره کاملی از ویرانی جلوی چشم خود می‌دیدند. بوی جسدها در گرمای چهل درجه استالینگراد خیلی‌ها را به تهوع واداشت. ژنرال جوان به استالینگراد که رسید سریع مقر فرماندهی چوویکوف را پیدا کرد و به او اطمینان داد به عنوان کمونیستی متعهد آمده که برنگردد. بخشی از نیروهای کمکی به سمت اسکله و ایستگاه قطار رفتند و بخش دیگر هم به

چوویکوف فرماندهی سپاه ۶۲ ارتش روسیه را بر عهده گرفت.

1942

نخستین تهاجم گسترده برای نفوذ به مرکز شهر استالینگراد صورت گرفت.

1942

نیروهای زمینی آلمانی از بخش «مامایف کرگن» و «ساریتسا جورج» وارد مرکز شهر استالینگراد شدند.

1942

«ژایسلر» به جای «هالدر» به سمت ریاست ستاد کل ارتش آلمان منصوب شد.

1942

دومین تهاجم گسترده به شهر استالینگراد صورت گرفت.

1942

آلمانی‌ها «مالکوبک» را اشغال کردند.

1942

جنگ به نبردی تن به تن بین نیروهای دو طرف تبدیل شد. آلمان تقریباً ۹۰ درصد استالینگراد را اشغال کرده بود و اگر ایستادگی مردانی مثل «پائولوف» و «ژایتسف» نبود کل شهر به چنگ نازی‌ها می‌افتاد.

1942

سومین تهاجم سنگین آلمانی‌ها به قلب شهر شروع شد.

1942

یورش آلمانی‌ها به سمت «تو آپس» متوقف ماند.

1942

«عملیات اورانوس» شوروی با هدف محاصره و از بین بردن تهدید سپاه ششم آلمان آغاز شد. در نتیجه این عملیات، سپاه محاصره شد و شمارش معکوس برای شکست آلمان آغاز شد.

1942

«مانشتاین» فرمانده گروه «دان» شد.





تک تیراندازان روسی حربه چوویکوف بودند. قاتلان نامرئی که در تار و پود سربازان آلمانی وحشت تزریق می کردند



پشته کردن کشته‌های سربازان روسی ترفندی بود که آلمانی‌ها برای ایجاد وحشت علیه مدافعان استالینگراد به کار می گرفتند



بعضی از سربازان آلمانی تا ولگا پیش رفته بودن اما پایشان هنوز خیس نشده بود که مجبور شدند برگردند



مدافعان تپه مامايف پیوستند. تپه مامايف انگار خود آخرالزمان بود. انفجارهای زیاد سطحش را مثل سطح ماه کرده بود. صدای انفجار آنقدر زیاد بود که سربازی در خاطر آتش می نویسد: انگار یک سیم نازک فولادی را از پرده‌های گوشمان وارد مغزمان می کردند. جسد‌های کشتگان و مجروحان در همه شهر پراکنده بود. با این همه نیروهای کمکی موفق شدند پیشروی آلمانی‌ها را متوقف کنند.

چوویکوف با دفاع جانانه‌اش به پائولوس فهماند که روس‌ها به هر بهایی از استالینگراد دفاع می کنند. چوویکوف می دانست اگر نخواهد از شهر دفاع کند باید در ارتش به ظاهر شکست ناپذیر آلمان نقطه ضعفی بیابد. بهترین راه حل جنگ خیابانی بود. چوویکوف ساختمان‌هایی را در مناطق حساس شهر بانفرا، مسلسل و سلاح ضد تانک مجهز کرد. امواج نیروهای آلمانی در برخورد با گروه‌های کوچک مقاومت در ساختمان‌ها شکسته و در خیابان‌ها پخش می شدند. خیابان‌ها به قدری از ویرانه و آشغال پر بود که تانک‌های پنزر آلمانی جای مانور نداشتند و آن وقت ببرهای دست و پا بسته هدف خوبی برای کونکول مولوتف‌های روسی بودند. با وجود برتری تعداد و تجهیزات، آلمانی‌ها وارد جنگی شده بودند که هیچ تجربه‌ای در آن نداشتند. اینجا دیگر عملیاتی بزرگ در کار نبود که ترکیب لوفت‌وافه و تانک‌های پنزر به پیروزی‌های سریع بینجامد. جنگ در استالینگراد، نبردی پارتیزانی در ویرانه‌های شهری خراب بود. برای اشغال هر خانه، کارگاه یا هر تل خاکریز، باید جنگی در می گرفت. توپخانه که برای اهداف دور به کار می رفت، حالا برای تخریب ساختمان‌هایی در فاصله ۱۰۰ متری استفاده می شد. چوویکوف به سربازانش دستور داد به دشمن نزدیک باشند تا بمباران‌های هوایی و زمینی نتواند تلفات زیادی بگیرد.

چوویکوف با این عقیده که هر سرباز آلمانی باید احساس کند در مگسک تفنگ یک سرباز روسی قرار دارد، راهی جدید برای ضربه زدن به نیروهای آلمانی پیدا کرد: تک تیراندازها قاتلان نامرئی بودند که بدون هیچ هشدار می کشتند. ساختمان‌های خراب شهر بهترین کمینگاه برای تک تیراندازها بود. تک تیراندازهای روس با افتخار به تعداد کشته‌های آلمانی خود، وحشت به جان سربازان آلمانی می ریختند.

سربازهای بخت‌برگشته می دانستند اگر از مخفیگاه خود خارج شوند حتماً تیر می خورند. گاه کلاه یا برق سرنیزه سربازی آلمانی به قیمت جاننش تمام می شد.

جنگ استالینگراد، جنگی سسه بعدی بود. سربازان دو طرف نه تنها باید هوای بالای سر و رو به رویشان را داشتند، بلکه باید زیر پایشان را هم می پاییدند. جنگ شهری به زیر زمین هم کشیده شد. دالان‌ها و تونل‌های زیرزمینی و راهروهای فاضلاب صحنه جنگی نفس گیر شد. سربازان آلمانی اسم این نوع جنگیدن را جنگ موش‌ها گذاشته بودند. وحشت و خشونت این جنگ با هیچ یک از تجربه جنگ‌های فاتحانه لشکر ششم شبیه نبود. جبهه و عملیاتی در کار نبود. شعله جنگ شب و روز می سوخت و مرگ هر ثانیه تهدید می کرد. تانک‌ها از روی اجساد متعفن سربازان ردمی شدند و خون به بدنه‌شان می پاشید. حتی دیدنش وحشت‌آور بود. جنگ استالینگراد دیگر به جنگی خانه‌به‌خانه و تن‌به‌تن تبدیل شده بود. گاه می شد که آلمانی‌ها یک طبقه ساختمان و روس‌ها طبقه دیگر را، مثل لایه‌های مختلف ساندویچ اشغال کرده و با هم می جنگیدند. بعد از شش هفته جنگ سخت و علیرغم دفاع روس‌ها، آلمانی‌ها موفق به اشغال بخش عمده شهر شدند. ۲۶ سپتامبر پائولوس ادعا کرد که کنترل مرکز و جنوب شهر را در اختیار دارد و پرچم رایش را روی ساختمان حزب کمونیست نصب کرد. روس‌ها فقط باریکه کم‌عرضی را در ساحل ولگادار اختیار داشتند.

طاق هیتلر طاق شده بود. ۱۴ اکتبر دستور داد به بخش صنعتی شمال شهر حمله کنند. دو کارخانه فولادسازی و تانک‌سازی که با وجود نبرد شدید دور و برشان کماکان شب و روز تانک و مهمات تولید می کردند، کانون دفاع این منطقه بودند. حمله به کارخانه‌ها با بمباران هوایی شروع شد. لوفت‌وافه در سه هزار سورتی پرواز در روز که حتی از حمله هوایی اولیه سه هفته قبلش به شهر هم بیشتر بود، کارخانه‌ها را هدف حمله قرار داد. بعد ۲۰۰ تانک و هزاران سرباز آلمانی به کارخانه حمله کردند. از ۸۰۰۰ کماندوی مدافع کارخانه نیمی‌شان کشته شدند. چوویکوف با شکست در کارخانه به این



نتیجه رسید که باید عقب‌نشینی کند. با نارضایتی مرکز فرماندهی‌اش را عقب کشید و به ساحل ولگامنتقل کرد. او با اینکه ۹۰ درصد شهر را از دست داده بود، اما حاضر نبود شکست را قبول کند. شکست، چشم در چشم روس‌ها دوخته بود. هیتلر متقاعد شده بود که استالینگراد در مشت اوست. در ۸ نوامبر آن سال در گردهم‌آبی اعضای حزب نازی در مونیخ، او در یک سخنرانی طبق معمول نمایشی، پیروزی‌اش را اعلام کرد: «من می‌خواستم از طریق همان شهری که نام استالین را بر خود دارد به ولگا برسم. اکنون ما این شهر را تسخیر کرده‌ایم، به استثنای دو سه منطقه بی‌اهمیت آن». اما واقعیت این گونه نبود. تا واسط نوامبر، آلمان دیگر همه زورش را برای فتح استالینگراد زده بود و موفق نشده بود. پائولوس هزاران نفر از سربازانش را از دست داده بود و هنوز تا کنترل کامل شهر خیلی فاصله داشت. او منتظر بود که ولگا یخ بزند و تدارکات چوویکوف متوقف شود تا او بتواند هر چه زودتر فرمان پیشواری عملی کند. نبرد استالینگراد به سومین ماهش نزدیک می شد. گرمای تابستان خاطرهای دور شده بود و سرمای سوزنده سبیری در راه بود. با ادامه جنگ فرسایشی، روحیه آلمانی‌ها ضعیف‌تر می شد. چوویکوف پشت به ولگا داشت و با وجود آتش شدید آلمانی‌ها مرتب تجهیزات نیرو و تدارکات می کرد و آتشبارهایش از آن سوی ولگامی کوبیدند و تصاحب ساحل ولگارا غیرممکن می کردند.

سربازی آلمانی در خاطر آتش می نویسد: «پانزده روز است که فقط برای گرفتن یک خانه می جنگیم، با خمپاره، نارنجک، مسلسل و سرنیزه. تا روز سوم، جسد ۵۴ آلمانی پله‌ها، پاگردها و زیرزمین را پوشانده بود. از صبح تا شب جنگ بی‌وقفه ادامه دارد. ما با چهره‌هایی که از عرق و دود سیاه شده‌اند از این طبقه به آن طبقه می‌رویم و زیر انفجارها، باران گرد و خاک و دود، ترکش خمپاره‌ها، جوه‌های خون و بقایای اثاث منزل و قطعات بدن، نارنجک پرت می‌کنیم. استالینگراد دیگر یک شهر نیست. در روز، ابر بزرگی از دود کور کننده است و شب‌های هم وحشت واقعی. حتی حیوانات هم از این جهنم فرار می‌کنند و با شنادر ولگاسعی می‌کنند خود را به آن طرف برسانند.» اما همان زمان که هیتلر به ادامه جنگ در شهر اصرار داشت و فرمانده ارتش ششم ژنرال فردریش پائولوس را در فشار گذاشته بود که شهر را هر چه زودتر تسخیر کند، فرماندهان ارشد روسیه در تدارک حمله‌ای بودند که مسیر این جنگ و شاید کل جنگ جهانی را عوض می کرد.

1943

نیروهای روسی از جنوب غرب و مرکز شهر استالینگراد در منطقه «کالاج» به هم پیوستند تا محاصره سپاه ششم کامل شود.

1944

هیتلر در ستاد فرماندهی ارتش آلمان به سپهبد مانشتاین گفت که برای رساندن تجهیزات و مواد غذایی به سپاه سوم مشکلی وجود ندارد و این نیروها باید به مقاومتشان ادامه دهند. همین تصمیم بود که در نهایت، کار دست هیتلر داد.

1946

روس‌ها متوجه شدند آلمانی‌ها قصد پشتیبانی هوایی سپاه ششم را دارند. برای همین، همه هواپیماهایشان را برای فلج کردن این سپاه فرخواندند.

1948

با تنگ‌تر شدن حلقه محاصره دور دوپست و هفتاد هزار سرباز «ژنرال پائولوس»، استالین احساس پیروزی کرد.

1942

بمباران دوباره آلمان، استالینگراد را به خرابه‌ای بزرگ تبدیل کرد. دود از در و دیوار خانه‌های شهر بالای‌امی رفت.

1943

شروع «عملیات ساتورن (زحل)» با غافلگیری آلمان در منطقه قفقاز همراه بود.

1942

مانشتاین برای آزادی نیروهای محاصره شده کشورش، عملیاتی سه مرحله‌ای به راه انداخت، ولی گرسنگی و سرما دیگر توانی برای سربازان باقی نگذاشته بود. سرنگونی هواپیماهای کمک‌رسانی هم بر عمق فاجعه افزود تا جایی که تعداد نیروها به یک سوم کاهش پیدا کرد.



جنگ استالینگراد، جنگی سه‌بعدی بود. سربازان دو طرف نه تنها باید هوای بالای سر و رو به رویشان را داشتند، بلکه باید زیر پایشان را هم پاییدند